

اروپا و اسلام هویت ساز

<?xml encoding="UTF-8?">

اسلام و نقش مسلمانان در تحولات فکری و سیاسی اروپا، قدمتی طولانی دارد. به اعتراف بسیاری از نویسندگان، اروپاییان همواره از منابع اصیل اسلامی بهره گرفته و در ساختن تمدن اروپایی، علوم و فنون مسلمانان را در نظر داشته اند.

امروزه نیز در میان اندیشمندان و فلاسفه غربی، بحث درباره جایگاه و نقش اسلام و رویکرد اروپاییان به اسلام، اهمیت خاصی یافته است. غیر از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 و حمله امریکا به افغانستان و بزرگ نمایی طالبان و القاعده که بر توجه اروپاییان به مسئله اسلام افزوده است، در درون ساختار اجتماعی و سیاسی اروپا نیز نقش اسلام و جنبه های عملگرایی آن مورد توجه ویژه قرار گرفته است.

گذشته از مباحث کهنه و بعضا واپسگرایانه در اروپا مبنی بر استقرار فرهنگ «لایسم» در ساختار سیاسی و اجتماعی، اروپا در فراشد تشکیل یک «هویت جدید» به گفتمان اسلامی، نگاه نو و دید واقع بینانه تری به گذشته افکنده است. از یک طرف مسلمانان ساکن در اتحادیه اروپا (فرانسه با 10 درصد جمعیت مسلمان و دیگر کشورهای اروپایی نیز با شمار قابل توجهی از مسلمانان که امروزه دیگر پناهنده و مهاجر تلقی نمی شوند و به عنوان نسل چهارم و حتی پنجم، دیگر اروپایی مسلمان محسوب می شوند) به عنوان جمعیتی که می توانند در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه نقشی با اهمیت و عمیقی را ایفا کنند و این نقش فراتر از یک سیاست لایسم در سیستم سیاسی به آن توجه می شود و نمی توان به آسانی و با نگاهی فرعی از جمعیت رو به افزایش مسلمانان در اروپا گذشت و این جمعیت خواسته ها و تقاضاهای مختلفی را به سازمان سیاسی و اجتماعی جامعه وارد می کند، که برای نظام اروپایی جدید قابل اهمیت است.

صورت بندی جدید اقتصادی و اجتماعی در اروپا و گسترش مرزهای اروپایی به کشورهای بیشتر مسلمان، مثل آلبانی و ترکیه، اروپاییان را به تعاملی جدید با مقوله فرهنگ و گفتمان اسلام واداشته است. ظهور و تکوین مناسبات سیاسی و اقتصادی در اتحادیه اروپا نسبت به کشورهای اسلامی و از سویی، جدایی سیاست خارجی اتحادیه اروپا از ایالات متحده امریکا، فضای تازه ای را به وجود آورده است که امکان بازخوانی و همزیستی اسلام و مسیحیت را در دوره جدید، بیشتر کرده است. اروپا در فراسوی فرهنگ و عقلانیت مدرنیته که اساس سرمایه داری و طبقه سرمایه دار را پی ریزی می کرد، خود در درون قوانین سنتی مدرنیته محبوس گشته و سایه سنگین مدرنیته که از سایه سیاه دوره قرون وسطی، شکننده تر بود، این بار روح و معنویت را در اروپا میراند و روح از خود بیگانگی انسان ها را در بستر تقسیم کار ماشینی تکامل بخشید و بالاخره عصر خردورزی اروپاییان، نهال دین ورزی و معنویت گرایی را به کلی نابود ساخت. گرچه اصل خردباوری، ایده مرکزی و اصلی دوران مدرنیته بود، همواره در حاشیه ای ضعیف و فرعی، روح معنویت در قالب مباحث اخلاقی و فلسفی، ادامه یافت. شاید بتوان برخی از مباحث هگل و کانت و پاره ای از متفکران عصر پسامدرن را در قالب حاشیه ای ضعیف از دوران مدرنیسم تلقی کرد که تلاش می کردند اروپاییان را از خودبیگانگی ابزاری و ماشینی برهانند.

نقطه اصلی و پاشنه آشیل مدرنیسم، خردباوری بود که پست مدرن ها نشان دادند اصل خردباوری آن گونه که مدرنیست ها بر آن پافشاری می کردند، بی عیب و نقص نیست. خودباوری گرچه توانست سایه اوهام و خرافات

را از فرهنگ مردم این دیار بزدايد و چراغ روشنی را فراروی آنان قرار دهد و راز پیشرفت و سعادت مادی آنان نیز بر همین اصل استوار بود؛ اما یک سونگری و تک نگرى به خردورزی، روح معنویت را ضعیف کرد. خردورزی، گرچه به اروپاییان آموخت که چگونه بر سرنوشت مادی خود مسلط باشند و طبیعت را در جهت رشد و توسعه امکانات رفاهی خویش، رام کنند و موانع راه رشد و تحول بشر را از میان بردارند، اما خود این اصل مانعی در تعالی و تکامل روح و نگرش به جهان متعالی شد. یک سونگری مدرنیته باعث بحران های ساختاری و عمیقی گردید که بالاخره اوج این بحران ها در نهیلیسم بود. نهیلیسم با انکار ملاک عقل و خردورزی نیز نسخه کاملی برای بحران مدرنیته نبود، گرچه صورت مسئله بحران مدرنیسم را تغییر می داد، اما خود دچار پارادوکس مشکل تری گردید. بنابراین نهیلیسم هم نمی توانست جایگزین مناسبی برای بحران خردورزی باشد.

در ورای این چالش نظری در مدرنیسم، اروپاییان به حال و احوال همسایه های مسلمان خود نظری داشتند. بی جهت نبوده است که در این چند صدسال اخیر، هزاران کتاب درباره اسلام و فرهنگ و تاریخ مسلمانان در غرب نگاشته شده است و از زاویه های متفاوتی به این فرهنگ معناتطلب و حقیقت جو نگریده اند؛ گرچه تلاش هایی هم شد تا ضمن وارونه نشان دادن حقیقت فرهنگ اسلامی و گفتمان اسلامی، میدان را برای فرضیه های رقیب آماده سازند. تئوری جنگ تمدن ها زاینده همین نگرش به فرهنگ و تمدن اسلامی بود؛ تلاش های فکری و تبلیغاتی ای که می کوشیدند با برجسته کردن قرائت حاشیه ای و افراطی از دین اسلام، آن را بر تمام پیکره تمدنی مسلمانان جاری سازد. اما این برداشت از دین اسلام، هرگز نتوانست به عنوان رقیب برجسته و مهم در اندیشه مردم اروپاییان تاثیر بگذارد. قدرت سیاسی و رسانه ای ناشی از جدال های فرقه ای و مذهبی در حوزه ملی و فراملی، هرگز نتوانسته است روح حقیقت طلبی و معنویت خواهی را که ریشه در سرنوشت و فطرت آدمیان دارد، به کلی به فراموشی بسپارد.

ظهور شکل های جدیدی از تمایلات مذهبی و معنوی در اروپا، رشد بودائیسم، به عنوان آلترناتیوی برای پرکردن فضای خالی معنوی، رشد اسلام گرایی در میان جوانان، افزایش درصد مسلمانان پراتیک و... نشان دهنده شکل گیری فرهنگ جدیدی در اتحادیه اروپا است. گرچه در بسیاری از کشورهای اروپایی اصل جدایی دین از سیاست و اصل لائیسیت در قانون اساسی به عنوان اصل انکارناپذیر نظام های اروپایی است، اما در عمل نظام های سیاسی، مسئله مسلمانان و توجه به خواسته های نسل جدید مسلمانان در اروپا، اهمیت ویژه ای یافته است.

نه تنها پخش اخبار و اطلاعات مربوط به مراسم و مناسک مسلمانان مثل عید فطر، عید قربان و... در رسانه های گروهی یا بازدید و سخنرانی مسئولان سیاسی در مساجد مسلمانان، بلکه تحلیل و بررسی نقش و جایگاه و حتی حقوق مسلمانان در کشورهای اروپایی، مورد توجه و عنایت نسل جدید روشنفکران اروپایی قرار گرفته است. پس از پیمان ماستریخت و تشکیل اتحادیه اروپا و زمانبندی برای پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در سال 2004 و خصوصاً مسئله پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، روایت مدرنیسم و جهان شمولی اخلاق سرمایه داری و روح پروتستانیزم و مسیحیت را در مقابل گفتمان اسلامی به نرمش واداشته و این بار پذیرفته اند که برای یک بار هم که شده می توان در فرصتی برابر با همه ناسازه ها و تناقض های دو گفتمان اسلام و غرب، به گفت وگو بنشیند. گفت وگوی قدرت مآبانه که حریف و رقیب را از میدان، خارج و آهنگ برتری و استیلای تمدن غرب را بر شرق و مسیحیت را بر اسلام بنوازد.

در غرب دو تفسیر و دو قرائت کاملاً متفاوت از اسلام ارایه می شود. نخست تفسیری است که بر اساس گرایش های افراطی در جهان اسلام صورت گرفته و در قالب نهضت های رادیکال (طالبان و...) سعی می کند بحران های

اجتماعی و سیاسی را در کشورهای اسلامی ناشی از ایدئولوژی حاکم بر آن تعریف نماید. دیگری، دیدگاهی است که با جدا کردن «حقیقت» و «واقعیت» تلاش می کند به فهم حقایق نهفته در دین اسلام دست یابد و آن را در زندگی نهیلیسم و پوچ گرای خود به کار بندد. این تفسیر و برداشت از اسلام، می تواند جایگزین و آلترناتیوی برای بحران های جدید اجتماعی و اخلاقی در غرب مطرح، و در تشکیل و بازسازی هویت جدید اروپایی مؤثر باشد. حرکت های رادیکالی که براساس تفسیر خشن از اسلام، منش و رنگ اخلاقی و دینی به خود می گیرد، گرچه توانسته است ضربه ای مهم و قابل توجه به برداشت مردم جهان از اسلام بزند، ولی هرگز نتوانسته است از توجه و گرایش روزافزون مردم به اسلام بکاهد. هویت جدید اروپایی در حالی شکل می گیرد و دوران آغازین خود را طی می کند که مرزهای پانزده کشور اروپایی برداشته شده است و در این جامعه جدید، مردم به چندین زبان متفاوت صحبت می کنند و تسامح خاصی نسبت به زبان های اروپایی دارند. دیگر فرانسوی ها اصرار ندارند که تنها با گویش فرانسوی سخن بگویند و یا آلمان ها ابایی ندارند که با زبان انگلیسی صحبت کنند. همکاری های زبانی در میان کشورهای اروپایی در راه رسیدن به جامعه ای «چندزبانه» حرکت می کند. بسیاری از برنامه های تلویزیونی مشترک میان کشورهای اروپایی حکایت از آن دارد که فقط مرز سیاسی میان این کشورها برداشته نشده است؛ بلکه بسیاری از مرزهای فرهنگی، اعتقادی و ارزشی نیز میان این کشورها در حال برداشتن است تا جامعه جدید اروپایی را شکل بدهد.

از نظر مذهب نیز همین قضیه صادق است. نزاع تاریخی میان پروتستان ها و کاتولیک ها التیام یافته است و مردم اروپا دیگر از نزاع های مذهبی و درگیری های فرقه ای رها شده اند و با برداشتن مرزهای سیاسی، به سمت یک جامعه «چند دینی» در حال حرکت اند. این تسامح نسبت به دین و اعتقادات مذهبی، گرچه پس از رنسانس و دوران سرمایه داری مدرن، هسته اصلی و مرکزی در تمدن جدید غرب بود، این بار با برداشته شدن مرز میان فرانسه کاتولیک و آلمان پروتستان، دیگر زمینه های نزاع مذهبی نیز از میان رفته است. اما مسئله مهم تر این است با ورود آلبانی و ترکیه به جمع کشورهای اروپایی، و وارد شدن به عنوان کشورهای اسلامی در اروپا، آنها تا چه حدی می توانند در امکان همزیستی اسلام و مسیحیت در غرب مؤثر باشند. آیا هنوز هم قوانین لائیسسته کشورهای اروپایی، مانع حضور نمایندگان احتمالا محجبه ترکیه ای ها به پارلمان اروپا خواهد شد؟ آیا قوانین منع پوشش حجاب اسلامی در مدارس و ادارات دولتی کشورهای اروپایی با وارد شدن میلیون ها مسلمان به جامعه اروپایی و به عنوان شهروند جامعه اروپایی، همچنان نافذ خواهند بود؟ اروپا در تشکیل هویت جدید نمی تواند واقعیت میلیون ها مسلمان را در درون خود انکار کند. نه اینکه صرفا به عنوان یک اقلیت مذهبی، حقوقی را برای مسلمانان قائل باشد و در حوزه فردی و بعضا اجتماعی به عنوان یک اقلیت در جامعه اروپایی، برای آنان حقوقی را تدوین نماید، بلکه به عنوان یک فرهنگ و گفتمان برجسته و مهم، راه های امکان همزیستی مسلمانان و مسیحیان را فراهم می سازد.

نتیجه انتخابات پارلمانی در ترکیه و پیروزی اسلام گرایان میانه رو، واقعیت جدیدی بود که اروپاییان را در برابر این سؤال قرار داد که جایگاه و نقش مسلمانان در تشکیل اروپای جدید چه خواهد بود؟ گرچه تلاش هایی در جریان است تا از ورود ترکیه به اتحادیه اروپا، طبق مهلت زمان بندی گذشته، جلوگیری نماید ولی باور عمومی بر آن است که اگر ترکیه به شرایط از قبل تعیین شده، جامه عمل بپوشاند، مانعی در پیوستن به اتحادیه اروپا ندارد. بنابراین ترکیه بسته به نوع عملکرد در حوزه سیاسی، اقتصادی و حقوق بشر، امکان بیشتری برای پیوستن به اتحادیه اروپا دارد.

مسئله اسلام و مسلمانان در صورت بندی هویت جدید اروپایی، محدود به شهروندان اروپایی مسلمان و کشورهای مسلمان تازه وارد به اتحادیه اروپا نیست؛ بلکه اروپا با الحاق کشورهای شرق اروپا به اتحادیه خود با جهان اسلام نزدیکی بیشتری خواهد یافت. پس از پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، اروپا با کشورهای ایران، سوریه و عراق مرز مشترک خواهد داشت و نه تنها در حوزه سیاسی و اقتصادی، کشورهای نفت خیز این منطقه برای اروپا اهمیت خواهد داشت، بلکه تعامل فرهنگی جدیدی، فراروی اروپاییان و مسلمانان قرار خواهد گرفت.

بسته به عملکرد و نگرش فرهنگی کشورهای هم مرز اتحادیه اروپا، گونه و منطق این تعامل را شکل بندی می کند. دیگر اروپاییان پیش شرط «لانیسیته» را در مناسبات و تعاملات با دیگر کشورها در پیش نمی گیرند و خود به واقعیت اسلام و حضور و نقش مسلمانان در جهان معاصر واقف اند. از این رو اروپاییان در صورت بندی اجتماعی و فرهنگی جدید، نمی توانند نقش گفتمان اسلامی را در شکل گیری این هویت جدید انکار کنند. از این رو جست و جو برای یافتن رهیافتی مناسب برای تعامل با شهروندان مسلمان اروپایی از یک سو و ایجاد روابط مناسب تر با کشورهای اسلامی از سوی دیگر، در کانون سیاستگذاری های اروپاییان قرار گرفته است.

باور به توانایی های روحی و معنوی دین اسلام، به عنوان برنامه زندگی اجتماعی، سیاسی و فردی و گرایش رو به افزایش شمار شهروندان مسلمان اروپایی، پایه های سیاست لانیسیته و جدایی دین از سیاست را در اروپا سست کرده است. مجوز برای ساختن مساجد بزرگ که نه تنها به عنوان برگزاری آیین عبادی، بلکه به عنوان مرکزی فرهنگی با داشتن مجموعه های فرهنگی (کتابخانه، سالن انفورماتیک و سالن های مطالعه) نشان دهنده تغییر «سیاست داخلی» اروپا نسبت به مسلمانان است. طرح مباحثی همچون دادن مجوز رسمی به انجمن های اسلامی در کشورهای اروپایی، حاکی از این واقعیت است که اروپا به دنبال رهیافتی مناسب برای باز کردن راه گفت و گو با شهروندان مسلمان اروپایی است. قوانین لانیسیته و منبع فعالیت های اجتماعی فرقه های مذهبی، گرچه عملاً به نفع دین مسیحیت و محدود کردن فعالیت مسلمانان تعبیر می شد، اما در حوزه سیاسی و اجتماعی دوره جدید، انعطاف بیشتری یافته است. از سوی دیگر قدرت اقتصادی مسلمانان در کشورهای اروپایی، قابل توجه است. افزایش قابل توجه مراکز خرید و فروش که توسط مسلمانان اداره می شود و مسلمانان نیز در آن قوانین و مقررات خاص خود را رعایت می کنند، نه تنها به مرکزی تجاری برای عرضه کالاهای اسلامی تبدیل شده است، بلکه به عنوان مرکز داد و ستدها و تعاملات میان مسلمانان در اروپا نیز قلمداد می شود. رشد جمعیت مسلمان و فعال شهروندان اروپایی، مناسبات کهنه اسلام و مسیحیت را بر هم ریخت و در قلمرو اندیشه اجتماعی و باورهای عمومی، تحولات عمیقی برانگیخت و اکنون اتحادیه اروپا در تعریف هویت جدید خود، بیش از گذشته به درک جدید و تازه از گفتمان اسلام و فرهنگ مسلمانان نیازمند است.

از سوی دیگر در قطب بندی جدید سیاسی و اقتصادی در جهان و فروپاشی ایده نظام تک قطبی به رهبری امریکا، جایگاه «اتحادیه اروپا» حائز اهمیت است. شکل گیری اروپای واحد، به عنوان یک قطب در ساختار جهانی، بیش از گذشته مرهون مناسبات و تعاملاتش با جهان اسلام است. به طور سنتی، اروپاییان بیش از آمریکایی ها با کشورهای اسلامی دارای روابط و تعامل بوده اند. قلمرو مشترک با کشورهای اسلامی شمال آفریقا و کشورهای آسیای مرکزی و خاورمیانه، به شناخت عمیق تر اروپاییان از اسلام کمک کرده است و آنان خوب می دانند که برای حضور فعال در عرصه جهانی و مناسبات و تعاملات میان کشورها، به روابط حسنه با کشورهای اسلامی نیاز دارند و این مناسبات نمی تواند تنها در سطح روابط خارجی و سیاست بین الملل تعریف گردد؛ بلکه بسیاری از لایه های فرهنگی و اعتقادی و حتی ارزشی را نیز در برمی گیرد. از این رو اتحادیه اروپا در تعریف و بازخوانی «هویت اروپایی»

هم در سطح ملی و درون اتحادیه اروپا و هم در سطح بیرونی اتحادیه اروپا، به تعامل و یافتن شیوه های مناسب برای تعامل با مسلمانان و کشورهای اسلامی می اندیشد. در جامعه چندملیتی اروپا، بسیاری از مرزبندی های زبانی، فرهنگی و دینی برداشته شده و فضای مناسبی برای گفت وگو با فرهنگ اسلامی باز شده است. بسته به نوع تعامل جدید فرهنگی میان اسلام و اروپا و برداشت واقع بینانه از واقعیت های جهان اسلام، زمینه ها و مقدمات گفت وگویی میان اسلام و مسیحیت یا دو تمدن اسلامی و غربی را گشوده است.

باز شدن درهای مستحکم کشورهای اروپای غربی، به تمایل برای شناخت و درک باورهای دیگر فرهنگ ها و تمدن ها تبدیل شده است. امروزه دیگر اسلام و مسلمانان به عنوان «دیگر» و «غیر» برای اروپاییان تلقی نمی شوند؛ بلکه واقعیت هایی هستند که اتحادیه اروپا برای کارآیی و صورت بندی های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدید به آن نیاز دارد و همواره در صدد است قوانین سنتی و کهنه ای را که باعث محدود کردن حوزه فعالیت مسلمانان در اروپا شده، مورد بازنگری قرار دهد و بتواند در نظام اجتماعی و سیاسی اروپای جدید، از آموزه های اخلاقی و دینی فرهنگ اسلامی بهره گیرد.

رفتار و منش مسلمانان در حوزه های اجتماعی و سیاسی، بیش از گذشته اهمیت یافته است. وجود مکانیسم های ارتباطی پیشرفته و دستگاه های اطلاع رسانی غول آسا، به انتقال سریع و جامع کردارها و رفتارهای مسلمانان در جهان کمک کرده است تا هر رویداد یا رخداد اجتماعی و سیاسی در جهان اسلام، به سراسر جهان مخابره شود و در شکل گیری فهم جدید و برداشت نوین از فرهنگ اسلام کمک کند. از سوی دیگر روشنفکران دینی نیز با بازخوانی مفاهیم و باورهای اعتقادی، نقش مهم و اساسی در دفاع عقلانی از دین اسلام دارند.

روشنفکر دینی به عنوان آزاداندیش جامعه دینی می کوشد تا با بیان چالش ها و نارسایی ها در حوزه اجتماعی، چهره عملی و آینه اجتماعی دین را منعکس کند و با نگرشی عمیق در قبال دین و با کاربرست مفاهیم پویا و جدید به بازتولید اندیشه دینی بپردازد. گرچه زکی میلاد، با نگاهی بدبینانه به نقش روشنفکران در جامعه اسلامی بر آن است که «نگرش روشنفکر در قبال دین، به رغم آن که خود وی از تخصص لازم برای به کارگیری ابزارهای شناخت، تکنیک های کاوش و تحقیق و شیوه های اندیشه ورزی برخوردار است، همچنان غیرشفاف و مبهم مانده است، با وجود این، روشنفکرانی را می یابیم که اسلام را با ادیان باستانی کشورهای شرقی خلط می کنند. این خلطکاری ها در برخی به میزانی می رسد که اسلام را از خلال حوزه اسطوره شناسی که در برهه اخیر اهمیت بسزایی یافته و در میادین فلسفه، فرهنگ، ادبیات و علوم انسانی داخل شده است، در کنار اسطوره ها قرار داده اند. برخی دیگر از این روشنفکران می کوشند تا بر قرائتشان از دین، سایه تجربه اروپا را از مسیحیت و کلیسا بیفکنند که تجربه مجسم در برابر روشنفکر عربی است که شناخت گسترده ای از آن داشته و بارزترین دشواری های مفهومی اش را از آن آفریده است. از جمله این دشواری ها می توان از چالش علم و دین، پیشرفت و دین، سکولاریسم و دین، دولت (حکومت) و دین و سیاست و... را نام برد.

فرآورده ها و دستاوردهای فکری این چالش ها از گذشته تا کنون بازتولید شده اند و روشنفکر پیوسته و به میزان بسیاری محکوم به اندیشیدن در چارچوب تفکر و تجربه اروپایی است که به او تنها این اجازه را می دهد که نگرشی مبهم، بحث انگیز و مجادله آمیز را در قبال دین دارا باشد.»

زکی میلاد فراموش کرده است که گروه دیگری از روشنفکران دینی در جهان اسلام، با شناخت عمیق و وسیع از آموزه ها و مفاهیم دینی از یک طرف و با شناخت جامعه شناسانه از تحولات بشری، از سوی دیگر تلاش می کنند با فهم پویا از دین، «هویت» جدیدی به جامعه خود ارائه کنند.

روشنفکران دینی در کشورهای اسلامی به جای تخریب و تکیه بر نقاط افتراق و فاصله ها، بایستی بر مرزهای مشترک توجه کنند تا بتوانند با بازشناسی هویت دینی - ملی خود، به نیاز امروز جامعه جهانی در جست وجوی معنویت و حقیقت پاسخ مطلوب بدهند، و چالش ها و موانع فراروی بشریت را در برابر ظلمت و سیاست ناشی از مدرنیت و ابزارانگاری انسان بردارند و چراغ هدایت را در برابر آنان بیفروزند.